

## بازخوانی براهین اثبات وجود خدا در اندیشه دوران پیشانقدی کانت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۲

مرتضی روحانی راوری<sup>۱</sup>

امیرعباس علیزمانی<sup>۲</sup>

سید حمید طالبزاده<sup>۳</sup>

احد فرامرز قراملکی<sup>۴</sup>

### چکیده

بر اساس اندیشه کانت در دوران نقدی، ایده خدا به عنوان یکی از ایده‌های استعلایی عقل محض مطرح است که عقل نظری با توجه به محدودیت‌هایش نمی‌تواند له یا علیه آن براهنی اقامه کند. اما در دوران پیشانقدی، کانت رساله مستقلی با عنوان «تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا» تألیف کرده و در آن سعی کرده است تا وجود خدا را از طریق براهین عقل نظری اثبات کند. اهمیت این رساله در این است که از یک سو بر خلاف اندیشه دوران نقدی برای عقل نظری شأن برهان‌آوری در اثبات وجود خدا قائل می‌شود و از سوی دیگر، بر خلاف سنت ولفی-لابینیستی، به جای برهان جهان‌شناختی، برهان طبیعی-الهیاتی را مطرح می‌کند. به علاوه، با محور قرار دادن مفهوم امکان در تقریر برهان وجودی، با تقریر فیلسوفان پیشین - علی‌الخصوص دکارت - مخالفت می‌کند و تقریر جدیدی از آن ارائه می‌دهد. در این مقاله ابتدا مسیر اختصاصی استدلال کانت مبنی بر اثبات وجود خدا را بر مبنای رساله مذکور توضیح داده‌ایم و در مرحله دوم، مستند به برخی پژوهش‌های جدیدتر، نشان داده‌ایم که تعارض بین عنوان کتاب (تنها حجت ...) و محتوای آن (پذیرش دو برهان طبیعی-الهیاتی و برهان وجودی)، که برخی دیگر کانت‌شناسان را به این گمان انداخته که کانت متهافت سخن گفته است، یک تعارض بدوی و برآمده از ترجمه خطای اصطلاح Beweisgrund از آلمانی به انگلیسی است.

### کلیدواژه‌ها

ایمان‌نوئل کانت، براهین اثبات خدا، فلسفه پیشانقدی، عقل نظری

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (m.rohany@ut.ac.ir)
۲. دانشیار گروه فلسفه دین، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) (amir\_alizamani@ut.ac.ir)
۳. استاد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (talebzade@ut.ac.ir)
۴. استاد گروه کلام و فلسفه اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (ghmaleki@ut.ac.ir)

## ۱. مقدمه

کانت در سال‌های ابتدایی فعالیت خود در دانشگاه، به سبب تأثیری که از کنوستن پذیرفته بود، بیشتر مشغول تحقیقات علمی و تدریس درس‌هایی مانند جغرافیا، انسان‌شناسی، معدن‌شناسی و... بود. این سال‌ها در ادبیات کانت‌شناسان به دوران پیشانقدی<sup>۱</sup> شهرت یافته است. این علاقه‌مندی به مباحث تجربی و گرایش به نیوتون در نهایت منجر به رویکردی شد که کانت در آن بتواند، در یک چارچوب فلسفی، تلفیقی از دیدگاه‌های کمی علمی و کیفی متافیزیکی را ممکن سازد (Schönfeld 2000, 183). در واقع می‌توان گفت کل پروژه دوران پیشانقدی کانت درباره سه موضوع اصلی است: اول توسعه غایتمند طبیعت، دوم امکان آزادی اخلاقی و سوم وجود خدا.

کانت در نوشته‌های دوران پیشانقدی‌اش، همچون یک فیلسوف تماماً سنتی، توجه ویژه‌ای به مفهوم خدا دارد و اگرچه گاهی مفهوم خدا در بحث‌هایش به پس‌زمینه می‌رود، همچنان با متن اصلی اندیشه کانت در ارتباط است. در رساله تاریخ عمومی طبیعی، او خدا را به عنوان ضمانت غایت‌شناسی پیشفرض می‌گیرد. در واقع خدا کسی است که هدف طبیعت برای تکامل خویشتن و آشکار کردن این هدف از طریق قوانین طبیعی را تضمین می‌کند. در رساله بیان جدیدی از مبادی اولیه معلومات فلسفی<sup>۲</sup> نیز خدا به عنوان طرح تعامل جواهر ضروری دانسته می‌شود. هر دوی این آثار حاوی ملاحظاتی هستند که هدف آنها اثبات وجود خداوند است. تاریخ عمومی طبیعی شامل اظهارات پراکنده‌ای است که زمینه را برای استدلال از طریق نظم آماده می‌کند و رساله بیان جدیدی از مبادی اولیه معلومات فلسفی شامل یک استدلال وجودشناختی در شکل کلی است. کانت در رساله موندولوژی فیزیکی<sup>۳</sup> به صراحت خدا را طرح نمی‌کند، اما به طور غیرمستقیم خدا را به عنوان خالق یک ماده پویا فرض می‌کند (Schönfeld 2000, 190). علاوه بر این موارد، کانت رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا<sup>۴</sup> را دارد. این کتاب، علاوه بر این که به سبب موضوع ویژه و خاصش نقش محوری‌ای در آثار دوران پیشانقدی کانت دارد، رابطه وثیقی نیز با پروژه فکری کانت در دوران نقدی دارد.

در واقع توجه ویژه کانت در دوران پیشانقدی متوجه کارکرد و جایگاه نظری مفهوم خدا بوده است، و لذا تلاش می‌کرد تا مفهوم خدا را در مجموعه‌ای از اصول فلسفی بنیادین که به صورت دقیق سامان یافته باشند قرار دهد، به گونه‌ای که آن اصول سامان و

ساختار جهان را نیز تبیین کنند (پاسترناک ۱۳۹۴، ۱۱). به همین دلیل، یعنی توجه کانت به کارکرد و جایگاه نظری مفهوم خدا در دوران پیشانقدی، است که در دیگر آثار این دوره - که موضوع و رویکردی تجربی دارند - نیز کانت به مسئله خدا می‌پردازد و سعی می‌کند تا در فلسفه طبیعی نیز طرح جدیدی دراندازد. او در تلاش بود تا مفهومی از خدا را به ساحت جهان‌شناسی یا متافیزیک وارد کند که به مضامینی مانند نظم و سازوکار جهان مرتبط باشد، یعنی در حال عبور از ایده خدایی بود که توسط براهین طبیعی‌الهیاتی<sup>۵</sup> در سنت ولفی-لایبنیتیسی ارائه می‌شد (Gordon and Michalson 1999, 30).

به صورت دقیق‌تر می‌توان گفت کانت دقیقاً قصد داشت نشان دهد که برهان طبیعی‌الهیاتی و برهان وجودی در مدعایشان با یکدیگر انسجام دارند، به گونه‌ای که ملاحظه هر کدام ضرورتاً به ملاحظه دیگری منجر می‌شود. برهان طبیعی‌الهیاتی از وحدت ضروری طبیعت ناشی شده است، و این وحدت نتیجه قوانین طبیعی است که بر فرایندهای طبیعی حاکم‌اند. زیرا قوانین طبیعی خودشان جزئی از طبیعت هستند و مسئولیت غایات طبیعت را بر عهده دارند، سازمانی هدفمند که نشان می‌دهد وجود خدا به گونه‌ای در جهان طبیعت تعبیه شده است. زمینه برای این سازمان هدفمند در ذات خود طبیعت و در ظرفیت‌هایش و به عبارت دقیق‌تر در «امکان» آن نهفته است (Schönfeld, 2000, 194).

دو پیشفرض که ریشه در متافیزیک عقل‌گرای دکارتی دارند تصور کانت از مفهوم خدا و مباحث پیرامون آن را در دوران پیشانقدی شکل داده‌اند؛ نخست، باور به تطابق ذهن و عین. این باور که هم در دوره یونان باستان و هم در دوره قرون وسطی از پیشفرض‌های مباحث فلسفی به شمار می‌رفت به این معنا بود که رابطه منطقی بین مفاهیم مطابق رابطه واقعی و وجودی آنهاست و روابط منطقی بین موجودات اعتبار هستی‌شناختی دارد. دوم، تمایز گذاشتن بین وجود ضروری و وجود محتمل که یکی وجود فی نفسه دارد و دیگری وجودش را نهایتاً وامدار وجود دیگری است (England 1968, 21).

## ۲. رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا و مسئله اثبات وجود خدا

کانت در رساله بیان جدیدی از مبادی اولیه معلومات فلسفی سعی داشت در یک برهان اولیه وجود ضروری را اثبات کند و سپس در برهانی دیگر وجود خدای شخصی را اثبات

کند. اولی یک استدلال وجهی<sup>۶</sup> و دومی یک اثبات اتصالی<sup>۷</sup> مبتنی بر فهم قانونی از فیزیک و الهیات بود. اما در این رساله جزئیات مغفول ماندند و معلوم نبود که چگونه این دو رویکرد به خدا به یکدیگر متصل می‌شوند (Kanterian 2018, 190). کانت در رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا تلاش می‌کند این نقصان را جبران کند و پلی بین فلسفه طبیعت و الهیات عقلانی برقرار کند. زیرا پروژه پیشانقدی کانت متضمن این پیشفرض و مدعاست که حقیقت در کلیت خودش واحد و یگانه است و وجوه عقلانی و تجربی آن با یکدیگر همسویی و انسجام دارند. کتاب تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا نیز همین مضمون را مطرح می‌کند. چون واقعیت وابسته به خداست، و کل واقعیت عقلانی-تجربی است، وابستگی واقعیت به خدا در جنبه‌های عقلانی و تجربی‌اش ظاهر می‌شود. بر همین اساس، کانت علاقه‌مند بود تا وجود خدا را از دو حیث اثبات کند: اول، از طریق ساختار عقلانی واقعیت، که به وسیله استدلال‌های مفهومی می‌تواند روابط منطقی موجودات در جهان را آشکار سازد؛ دوم، از طریق وجه تجربی واقعیت. کانت علاقه‌مند بود با برهان طبیعی-الهیاتی، که ریشه‌های الهی غایات کلی و منظم جهان را نشان می‌دهد، به این مهم دست یابد. البته باید به این نیز توجه داشت که به دلیل پیشفرض «یکپارچگی کل واقعیت»، برهان تجربی طبیعی-الهیاتی و برهان عقلی وجودی با یکدیگر همپوشانی دارند (Schönfeld 2000, 197). محور نگاه کانت در این رساله آن است که چون خدا فرضیه متافیزیک است، باید یک دفاع متافیزیکی از وجود خدا بر اساس ملاحظات پیشینی ایجاد شود، و چون، از سوی دیگر، خدا مصدر و منشأ دنیای فیزیکی (عالم طبیعت) است، که توسط علوم طبیعی و تجربی توصیف می‌شود، باید به همان اندازه ممکن باشد که بر مبنای ملاحظات تجربی نیز وجود خدا اثبات شود (Schönfeld 2000, 191). پیش از ورود به استدلال‌های کانت در این رساله باید به چند نکته توجه کنیم.

## ۱-۲. معنای خدا

کانت در این رساله تصریح دارد که در صدد اثبات وجود چیزی به نام واجب‌الوجود یا علت اولی نیست. او خدا را موجودی متعالی می‌داند که از همه موجودات دیگر برتر است. در واقع او سعی دارد نشان دهد که به دنبال سخن گفتن از خدای فلاسفه نیست، آن گونه که از سنت ارسطویی شروع می‌شود و تا ولف و لایبنیتس ادامه پیدا می‌کند. او

معتقد است نباید به دنبال اثبات یک علت اولی رفت که دارای صفات کمالیه باشد، بلکه باید موجودی را اثبات کرد که ذاتاً از همه موجودات دیگر جهان متعالی است. به تصریح کانت، این موجود موجودی از میان موجودات جهان نیست، بلکه موجودی یکتاست (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۱).

بر اساس صفاتی که کانت برای خدا بازمی‌شمارد، یعنی یگانه بودن، ضروری بودن، ثابت و سرمدی بودن، دارای فهم و اراده بودن و در نهایت متعالی بودن (نک. کانت ۱۳۹۶، ۳۲-۳۵) می‌توان فهمید که دقیقاً به دنبال اثبات خدای ادیان است.

## ۲-۲. تمایز بین برهان و حجت

مدعای کانت در رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا/ آوردن برهان<sup>۸</sup> نیست، بلکه صرفاً به دنبال یک حجت<sup>۹</sup> در تأیید یک برهان است. او معتقد است هنوز که هنوز است جای برهانی مبنی بر اثبات وجود خدا خالی است که در آن در تعریف مفهوم‌های متعین و قیاس‌های منتج دقت کافی وجود داشته باشد و تأکید می‌کند خودش نیز به دنبال ارائه برهان نیست، بلکه صرفاً در صدد است حجتی در تأیید این برهان ارائه دهد (کانت ۱۳۹۶، ۶-۷).

کانت در نقد عقل محض توضیح می‌دهد که روش برهانی یقینی، که همان برهان شهودی است، تنها در ریاضیات وجود دارد:

فقط یک برهان یقینی، تا آنجا که شهودی باشد، می‌تواند برهان شهودی نامیده شود. البته تجربه به ما می‌آموزد که چه چیزی وجود دارد، اما نمی‌آموزد که آن چیز نمی‌تواند به شکلی دیگر وجود داشته باشد. بنابراین، مبنای تجربی برهان نمی‌تواند هیچ برهان یقینی‌ای را به دست دهند. اما از مفاهیم پیشینی هرگز قطعیت قابل شهود، یعنی بداهت، ایجاد نخواهد شد، حتی اگر حکم در غیر این صورت ضرورتاً قطعی باشد. بنابراین فقط ریاضیات برهان شهودی دارد، زیرا ریاضیات، شناخت خود را از مفاهیم مشتق نمی‌کند، بلکه از بساختن مفاهیم، یعنی از شهودی که در مطابقت با مفاهیم پیشینی می‌تواند داده شود، اخذ می‌کند.

(کانت ۱۳۹۴، ۶۵۱؛ A734 / B762)<sup>۱۰</sup>

تفاوت بین برهان با حجت به مثابه تفاوتی است که خود کانت بین تعریف<sup>۱۱</sup> و توضیح<sup>۱۲</sup> بیان می‌کند:

ما فقط مایل به این هستیم که کل این اشاره را به آن محدود کنیم که تعاریف فلسفی را فقط به عنوان عرضه مفاهیم داده شده در نظر بگیریم، اما تعاریف ریاضی را به عنوان برساخت‌های مفاهیمی که از آغاز تشکیل شده‌اند؛ بنابراین، تعاریف فلسفی فقط به نحو تحلیلی از طریق تحلیل ایجاد می‌شوند (که کمال آنها هرگز یقینی نیست)، حال آن که تعاریف ریاضی به نحو ترکیبی ایجاد می‌شوند، و بنابراین، تعاریف ریاضی هستند که مفهوم را می‌سازند در مقابل، تعاریف فلسفی، مفهوم را فقط تبیین می‌کنند. (کانت ۱۳۹۴، ۶۴۹؛ A730 / B758)

کانت از این تمایز بین برهان و حجت و تعریف و توضیح نتیجه می‌گیرد:

۱. تعاریف ریاضی هیچ گاه اشتباه نمی‌کنند، زیرا مفاهیم ریاضی تنها و تنها همان چیزی را در بر می‌گیرند که در تعریفشان لحاظ شده است (کانت ۱۳۹۴، ۶۵۰؛ A732 / B760).

۲. در فلسفه نباید مانند ریاضیات از تعریف مفاهیم شروع کنیم، چرا که تعاریف عبارت‌اند از تحلیل مفاهیم داده شده، یعنی مقام تعاریف متأخر از مفاهیم است. مفاهیم تا حدودی گنگ‌تر و ناکامل‌ترند و به خاطر همین در فلسفه تعریف به عنوان چیزی که تمایزها را به صورت دقیق و منظم معین می‌کند به انتهای کار فلسفی نزدیکتر است تا ابتدای آن. در حالی که در ریاضیات ما نقطه شروعمان با تعریف است و هیچ مفهومی مقدم بر تعریف در اختیار نداریم (کانت ۱۳۹۴، ۶۴۹؛ A739 / B795).

کانت دقیقاً همین مضمونی را که در نقد اول به صورت شفاف و مفصل توضیح داده است در رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا نیز آورده است. او می‌گوید:

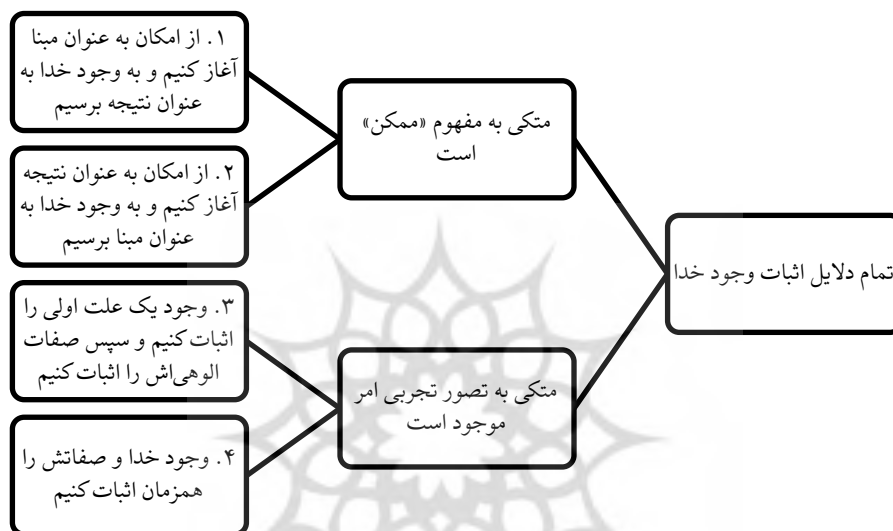
تعریف خواستن یعنی به استقبال مشکلاتی غیرضروری رفتن. اشتیاق به روش ریاضی‌دان و تقلید از ریاضی‌دان، که با گام‌های استوار در راهی هموار به پیش می‌رود، ای بسا ناگواری‌ها از این دست در زمین لغزنده مابعدالطبیعه به بار آورده است. (کانت ۱۳۹۶،

(۱۳)

کانت تمامی حجت‌های ممکن در تأیید برهان وجود خدا را در یک تقسیم ثنائی این گونه ترسیم می‌کند:

حجت‌های وجود خدا همه باید از یکی از این دو منبع باشند: یا از مفاهیم مندرج در فهم «ممکن» صرف، یا از مفهوم تجربی «موجود». در حالت اول، حجت می‌تواند یا از ممکن

به مثابه زمینه به وجود خدا به عنوان تالی برسد، یا از ممکن در مقام تالی به وجود خدا در حکم زمینه. در حالت دوم حجت می‌تواند از آنچه ما وجودش را تجربه می‌کنیم به وجود آنچه علت اول و مستقل است برسد و بعد با تحلیل این مفهوم، مشخصات الهی آن را نتیجه بگیرد؛ یا این که مستقیم از آنچه تجربه به ما می‌آموزد هم به وجود و هم به مختصات موجود الهی برسد. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۲)



پیش از ورود به بررسی استدلال‌ها لازم است دو نکته را به صورت اجمالی متذکر شویم:

۱. کانت، طبق تصریح خودش، در هیچ کدام از حجت‌های اثبات وجود خدا از مفهوم کمال بهره نمی‌گیرد، چون معتقد است مفهوم «کمال» تا حدود زیادی مبهم است و به همین دلیل شأنیت حضور در یک استدلال فلسفی را ندارد، اما چه بسا دلیل مهم‌ترش پسینی بودن این مفهوم، بر خلاف مفهوم ممکن، باشد.
۲. او محور استدلال‌های خود را مفهوم «ممکن» می‌گذارد، زیرا معتقد است تنها در این صورت است که می‌تواند به صورت پیشینی حجتی برای وجود خدا فراهم کند. مفهوم امکان نه وجود شخص را پیشفرض می‌گیرد، آن گونه که دکارت در کوگیتو در نظر می‌گرفت، نه وجود اذهان و افراد دیگر را و نه حتی وجود جهان مادی را (کانت ۱۳۹۶، ۳۶).

نکته‌ای که در این مرحله باید به آن توجه داشت تفاوت معنای امکان در بین کانت و بسیاری از فلاسفه قرون وسطا مانند توماس آکویناس است. در دیدگاه آکویناس، مفهوم امکان یک مفهوم مأخوذ از تجربه است، یعنی بعضی چیزها به وجود می‌آیند و سپس از بین می‌روند و این معنای امکان است؛ یعنی این موجود شدن و معدوم شدن، یا معدوم بودن و موجود شدن حکایت از آن می‌کند که این موجود ضروری و واجب نبوده است و این دقیقاً همان معنای امکان است. بر اساس این تصور از امکان، توماس برهان اثبات وجود واجب را طرح‌ریزی و بیان می‌کند. اما دلیلی که کانت ارائه می‌دهد از جهاتی مانند برهان وجودی یک برهان پیشینی است، چون او از مفهوم تجربه در تبیین امکان و استدلالش بهره نمی‌برد، بلکه به صورت کلی می‌گوید که «وجود خدا در نفس هر تفکری مضمون است، نه این که وجود ممکنات وجود خدا را عیان سازند» (کاپلستون ۱۳۷۵، ۲۰۹). این دو نکته و توابع آنها را در استدلال‌های اول و دوم بیشتر بررسی می‌کنیم.

### ۳. استدلال اول در تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا

استدلال اول، یعنی نقل از مفهوم خدا به وجود او، برهان وجودی است که صورت‌های مختلف آن از جانب فیلسوفان مختلفی چون آنسلم و دکارت مطرح شده بود و لاینیتس نیز آن را با تغییراتی پذیرفته بود. کانت بر خلاف دکارت در تقریرهای خود از حجت‌های ممکن برای وجود خدا از مفهوم کمال بهره نمی‌برد. از نظر کانت صفات خداوند مانند کمال و خیر نیز از امکان مشتق شده‌اند، چون خود اصل وجود خدا از امکان استنتاج شده است، و به همین دلیل این صفات نمی‌توانند مبنای استدلال وجود خدا باشند. به عبارت دیگر، کانت به تبع اثبات وجود خدا از مفهوم امکان، صفات خدا را هم برآمده از این مفهوم می‌داند. لذا او معتقد است که هیچ کدام از این صفات نمی‌توانند محور استدلال برای اثبات وجود خدا شوند (Schönfeld 2000, 196).

علاوه بر نکته فوق، کانت معتقد است که مفهوم کمال، به زبان دکارتی، به میزان کافی واضح و متمایز نیست و ابهام دارد. در واقع کانت علاوه بر اشکال فوق مفهوم کمال را مفهومی واضح برای استدلال‌های فلسفی نمی‌داند (کانت ۱۳۹۶، ۳۵). این عدم استفاده کانت از مفهوم کمال - که بعداً این رویه را در نقد اول هم ادامه می‌دهد - بسیاری را به این باور رسانده است که انتقادات کانت در برهان وجودی ناظر به



تقریر دکارت از برهان وجودی است، نه تقریر آنسلم (پالمر ۱۳۹۳، ۲۰). دکارت در تأمل سوم از تأملات در فلسفه اولی، پس از بحث مفصل درباره خدا و منشأ این مفهوم، می‌گوید:

تمام استحکام برهانی که من در اینجا برای اثبات وجود خداوند اقامه کرده‌ام در همین است که می‌بینم محال است طبیعت من به همین صورتی باشد که هست و در واقع من در خودم مفهوم خدا را داشته باشم، مگر آن که همان خدا واقعاً وجود داشته باشد، همان خدایی که مفهوم او در من است یعنی کسی که واجد همه کمالات والایی است که ذهن ما می‌تواند مفهومی از آنها داشته باشد بی آن که بتواند کاملاً به آنها علم حاصل کند، خدایی که از هر خطا و عیبی منزّه است. (دکارت ۱۳۸۱، ۷۱)

دکارت خدا را چنین تعریف می‌کند: «کسی که واجد همه کمالات والایی است که ذهن ما می‌تواند مفهومی از آنها داشته باشد»، در حالی که در تفسیر آنسلم خدا «موجودی است که نتوان بزرگ‌تر از آن را تصور کرد». با مقایسه دو تعریف به راحتی معلوم می‌شود که تفاوت اصلی به تعریف «ایجابی» دکارت از خدا و تعریف «سلبی» آنسلم از او برمی‌گردد. برخی بر این باورند که انتقاداتی که کانت به برهان وجودی گرفته است بر اساس تفسیر ایجابی از خداست، نه تفسیر سلبی، چون از نظر کانت برهان وجودی دارای دو مقدمه است:

۱. خدا طبق تعریف به معنای مجموع همه صفات ایجابی است.

۲. وجود صفت (محمول) ایجابی است.

۳. بنابراین خدا وجود دارد. (یوئینگ ۱۳۸۸، ۲۸۳)

اما کانت مقدمه دوم را قبول ندارد و در نتیجه مقدمات استدلال را ناتمام می‌داند. کانت معتقد است «وجود» اصلاً ویژگی یا صفت نیست تا بتواند محمول واقع شود. از نظر کانت اشکالی ندارد که ما وجود را به صورت محمول در نظر بگیریم، به شرط آن که بعداً نخواهیم از مفهوم‌های صرفاً ممکن وجود را نتیجه بگیریم، اتفاقی که در تاریخ فلسفه بسیار افتاده است. کانت معتقد است وقتی وجود به صورت محمول به کار می‌رود بیشتر نشان‌دهنده اندیشه آن شخص درباره آن چیز است تا درباره خود آن چیز (کانت ۱۳۹۶، ۱۴).

کانت بر این باور است که تا وجود موضوعی قطعی و محقق نباشد، اصلاً نمی‌توان درباره محمولات (ویژگی‌ها و صفات) آن صحبت کرد. زیرا در صورت عدم

تعیین موضوع، محمول بین این که به یک شیء صرفاً ممکن تعلق دارد یا به یک وجود خارجی نامتعیین است. مفهوم خدا نیز از این قاعده مستثنا نیست. از نظر کانت، این قضایا به صورت عکس‌الحمل استفاده می‌شوند و در واقع باید این گونه باشند که «چیز موجودی خداست» (کانت ۱۳۹۶، ۱۷).

این آموزه، که «وجود» محمول نیست، از مضامینی است که بین فلسفه دوران پیشانقدی و دوران نقدی کانت مشترک است. کانت همین مضمون را در فقره‌های A522-602 / B620-30 نقد اول نیز به صورت مفصل شرح می‌دهد.

#### ۴. استدلال دوم در تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا

استدلال دوم، یعنی رفتن از امکان به عنوان نتیجه، به وجود خود خدا، به عنوان مبنا، تنها راه صحیح برای اثبات وجود خدا است. قبل از ورود به سخن کانت در این بخش، باید توجه داشت که این سبک از استدلال یعنی رسیدن به وجود و صفات خدا از طریق صفت امکان - و نه از طریق خود موجودات ممکن - راهی است که دونس اسکوتوس در قرون وسطا طی کرده است. اسکوتوس در این باره می‌گوید:

وجوب و ضرورت علت‌های اول معلول‌های ممکن چیزی یک وجوب فرضی نیست، زیرا مبتنی بر فرض وجود واقعی موجوداتی است که شاید هیچ گاه موجود نشوند؛ بنابراین مبنای محکمی که این برهان بر آن استوار است باید حالتی از وجود بماهو وجود باشد نه وجود ممکن یک موجود. (ژیلستون ۱۳۸۹، ۶۴۲)

البته علاوه بر دونس اسکوتوس و پیش از او نیز کسان دیگری به این مضمون پرداخته بودند. برای مثال، این اصل فلسفی که «از عدم چیزی نمی‌تواند به وجود آید» بر همین مضمون دلالت می‌کند که برای بودن هر چیزی - ولو امکان - نیازمند به یک امر واقعی هستیم. این مفهومی است که لاک نیز در استدلال بر یک وجود ابدی از آن بهره برده است و آنجا متذکر شده که ما با یک قطعیت شهودی می‌دانیم که عدم نمی‌تواند چیزی واقعی خلق کند. یا آکوئیناس مطرح می‌کند که هیچ چیز واقعاً ممکن نیست، مگر آن که چیزی واقعی وجود داشته باشد (Byrne 2007, 43).

بر اساس همین پیش‌زمینه، کانت در ابتدای این بخش از استدلال خود ابتدا خوانشی را مطرح می‌کند که ممکن است به خطا از کلام او استنباط شود و با متصل کردن

آن به بحثی که دربارهٔ محمول نبودن وجود در برهان وجودی مطرح کرده است، بیان می‌کند که چنین استنباطی مد نظرش نیست:

اگر احتجاج بخواهد از مفهوم ممکن صرف در مقام زمینه به وجود در حکم تالی برسد، این وجود باید از راه تحلیل قابل کشف باشد، چون تنها راه ممکن برای نتیجه‌گیری از یک مفهوم ممکن تحلیل منطقی است. ولی آنگاه وجود باید به صورت محمول در ممکن مندرج باشد؛ اما از آنجا که، بنا بر ملاحظه اول بخش اول کتاب حاضر، هرگز این طوری نیست، بدیهی است که اثبات حقیقتی که ما در دست بررسی داریم به این نحو ممکن نیست. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۲)

کانت در ابتدای رساله نیز متذکر شده است که وجود اصلاً نمی‌تواند محمول واقع شود. غرضی که کانت در اینجا مد نظر دارد احتجاج از امکان به معنای مطلق آن است، نه امکان به معنای امر برآمده از تجربه که وجود یک شیء را از وجود یک شیء دیگر نتیجه می‌گیرد. وقتی این غرض محقق شد، آنگاه وجود الهی از امکان درونی هر چیزی که به ذهن درآید استنتاج می‌شود.

نتیجه‌گیری وجود خدا به منزله زمینه از امکانات اشیاء به عنوان تالی نیز حجتی کاملاً متفاوت است. این احتجاج باید از امکان مطلق همهٔ اشیاء به طور کلی برخیزد چون تنها با رجوع به خود امکان درونی است که فرض می‌شود ما پی می‌بریم که وجودی پیشفرض آن است، نه با رجوع به محمولاتی جزئی که یک شیء ممکن را از شیء ممکن دیگری متفاوت می‌کنند. زیرا تفاوت محمول‌ها حتی در مورد آنچه صرفاً ممکن است نیز اتفاق می‌افتد و لزوماً شیء موجودی را مشخص نمی‌کند. پس وجود الهی باید به گونه‌ای که آمد از امکان درونی هر چیزی که به اندیشه درآید استنتاج شود. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۳)

باید توجه داشت که کانت معنای خاصی از امکان را مد نظر دارد. امکان مد نظر کانت یک امکان واقعی<sup>۱۳</sup> است، نه صرفاً یک امکان منطقی یا امکان ذاتی. در واقع وجه تمایز کانت با پیشینیان در همین فهم جدید از امکان است و ایراد او به گذشتگان نیز بر سر همین است که آنها امکان را صرفاً در معنای منطقی‌اش می‌فهمیدند. یکی از شرایط این امکان واقعی امکان منطقی است، ولی این امکان باید بر روی یک زمینه بالفعل یا مادی سوار شود و به همین خاطر است که کانت می‌گوید: «همه تعینات و محمولات شیء واقعی در صرف امکان آن شیء یافت می‌شود» (کانت ۱۳۹۶، ۱۸). این همبستگی بین واقعیت و امکان لمّ فهم تعریف جدیدی است که کانت از امکان ارائه می‌دهد. او معتقد

است که هر چه در ذاتش تناقض داشته باشد از درون ناممکن است. کانت این تناقض در ذات را عنصر صوری تصورناپذیری یا امکان‌ناپذیری می‌نامد (کانت ۱۳۹۶، ۲۱). اما در کنار این عنصر صوری امکان، او قائل به یک عنصر مادی هم است. این عنصر مادی خودش چیزی است و می‌تواند به تصور درآید. او برای فهماندن منظور خود مثلث مربع را مثال می‌زند و می‌گوید که چنین چیزی مطلقاً غیرممکن است، چون در ذات خودش متناقض است و یک عنصر صوری تصورناپذیر دارد. اما تصور می‌کند که خود این مربع و خود این مثلث چیزی هستند که فهمیده می‌شوند. در اینجا است که کانت قاعده‌طلابی خودش برای امکان‌ناپذیری و امکان‌پذیری را مطرح می‌کند و می‌گوید:

امکان‌ناپذیری تنها بر اساس نسبت منطقی موجود بین دو چیز اندیشیدنی است که هیچ یک نمی‌توانند شناسه سرشتی دیگری باشند. به همین سان در هر امکان‌پذیری، ما باید ابتدا چیزی که به اندیشه می‌آید را تشخیص دهیم و سپس توافق آنچه که در آن به اندیشه می‌آید با قانون امتناع اجتماع نقیضین را تشخیص دهیم. مثلی که زاویه قائمه داشته باشد خودش شیء ممکن است. مثلث و زاویه قائمه داده‌ها یا عناصر مادی در این شیء ممکن‌اند. اما توافق یکی با دیگری، طبق قانون امتناع اجتماع نقیضین، عنصر صوری امکان است. من این دومی را عنصر منطقی امکان نیز می‌خوانم، زیرا مقایسه محمول‌ها با موضوع‌ها، طبق اصل صدق، جز نسبت منطقی نیست. (کانت ۱۳۹۶، ۲۱)

برای تکمیل این استدلال، کانت می‌گوید هیچ مشکلی وجود ندارد که ما هر گونه وجودی را انکار کنیم. به عبارت دیگر، او می‌گوید انکار همه اقسام وجود اعم از واجب و ممکن دچار هیچ تناقض ذاتی‌ای نیست. آن چیزی که دچار تناقض است این است که ما امکان را بپذیریم (همان گونه که پیشفرض ما در این استدلال است) ولی مبنای وجود امر ممکن را نپذیریم. یعنی تناقض آنجایی شکل می‌گیرد که بین لازم و ملزوم فاصله بیفتد. حال کانت سؤال می‌کند که آیا می‌توان تفکر را انکار کرد؟ پاسخ صریحاً منفی است. از نظر کانت، تفکر بماهو تفکر به معنای اثبات ضمنی قلمرو امکان است، زیرا نفی آن - امکان - بدون تفکر اصلاً ممکن نیست (کاپلستون ۱۳۷۵، ۲۰۹).

پس اگر بخواهیم سیر استدلال کانت را بازسازی کنیم باید بگوییم:

۱. از نظر کانت یک چیز تنها در صورتی امکان دارد که قابل تفکر<sup>۱</sup> باشد،
۲. و یک چیز تنها در صورتی قابل تفکر است که داده‌ها<sup>۱</sup> به ذهن آمده باشند،
۳. و داده‌ها تنها در صورتی می‌توانند به ذهن آمده باشند که پیش‌تر موجود باشند،

← بنابراین چیزی ممکن است، تنها در صورتی که وجود داشته باشد. و از آنجا که نفی امکان غیرممکن است (یعنی ممکن نیست که هیچ چیز وجود نداشته باشد [Kant 1992, 124]). پس آنچه پیشفرض گرفته می‌شود باید ضروری باشد. کانت این موجود ضروری که شرط امکان همه موجودات است را خدا می‌نامد. در واقع او قصد دارد نشان دهد که مجموعه کاملی از داده‌ها مجموعه کاملی از خصوصیات مثبتی است که به عنوان موجودیت یکپارچه با ویژگی‌های الهی وجود دارد (Schönfeld 2000, 195).

اینجا یکی از نقاط حساس و به زعم برخی ضعیف‌ترین بخش استدلال‌های کانت است (گلدمن ۱۳۸۱، ۹۴). به نظر برخی منتقدان، در این نقطه که کانت خدا را بر مبنای یک کلیت، که تنها شامل هر چیز بالفعل نیست بلکه شامل هر چیز بالقوه نیز است، تبیین می‌کند، رنگ و روی استدلال او رنگ و رویی پانتئیستی و وحدت‌وجودی پیدا می‌کند و سعی دارد با توصیف خدا به مثابه مفهومی که همه چیزها را در بر می‌گیرد، بلکه به مثابه بنیاد امکان درونی چیزها، این تناقض را حل کند. این در حالی است که بسیاری از منتقدان این تمایز را صرفاً تمایزی لفظی می‌دانند که با هیچ مضمون روشن و دقیقی متناظر نیست (گلدمن ۱۳۸۱، ۹۵).<sup>۱۶</sup>

## ۵. استدلال سوم در تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا

استدلال سوم با استفاده از اصول استنتاج علی است. این استدلال که با محوریت خوانش ولف بسیار شهرت پیدا کرده است یک استدلال دو مرحله‌ای است که ابتدا با استفاده از مفاهیم تجربی به اثبات یک علت می‌رسد و در مرحله بعد با تحلیل منطقی آن مفهوم (مانند علت اولی) صفات و خصوصیات آن استخراج می‌شود. این دقیقاً بر خلاف استدلال چهارم است که در آن استدلال‌کننده سعی دارد وجود خدا و صفات آن را در یک استدلال واحد اثبات کند. کانت با بخش اول این استدلال همراه است، اما بخش دوم آن را محال می‌داند، زیرا آن را مستلزم استفاده از اصل جهت کافی می‌داند، و همان طور که می‌دانیم یکی از اختلافات کانت - حتی در دوران پیشانقدی - با ولف و لاینیتس بر سر همین اصل جهت کافی است. او می‌گوید:

این برهان به کلی محال است. البته من می‌پذیرم که استدلال آن به لحاظ گزاره معتبر است. اگر چیزی وجود دارد، پس چیز دیگری نیز وجود دارد که خود به هیچ چیز دیگری وابسته نیست. از این رو می‌پذیرم وجود یک یا چند چیزی که خودشان معلول‌های چیز دیگری نیستند به خوبی محرز است. اما گام دوم این استدلال یعنی این گزاره که این چیز مستقل مطلقاً ضرورت دارد، کمتر قابل اتکا است چون این استدلال اکنون باید از اصل دلیل کافی استفاده کند که هنوز مورد مناقشه است. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۴)

اما کانت در ادامه بحث حاضر می‌شود که با اصل جهت کافی نیز مماشات کند. او اشکالات دیگری نیز ناظر به این برهان دارد. او معتقد است مفهوم «ضرورت مطلق» را که اساس و پایه این استدلال است به دو گونه می‌توان فهمید: اول به صورت منطقی و دیگر به صورت مفهومی. کانت به هر دو فهم ایراد می‌گیرد. او می‌گوید اگر ما این ضرورت مطلق را از سنخ ضرورت منطقی بفهمیم آنگاه:

عکس آن چیزی که کل کمال یا واقعیت در آن است خود را نقض می‌کند؛ و لذا آن موجودی که محمولاتش همه حقیقتاً ایجابی‌اند تنها و یگانه ضرورت مطلق در هستی است.

و آن نتیجه عکس این گونه می‌شود:

آنچه کل واقعیت است ضرورتاً وجود دارد. حال بنا بر شماره پیشین این استنتاج محال است. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۴)

در واقع کانت با نشان دادن این که این برهان نیز به برهان وجودی ارجاع دارد همان محظورات برهان وجودی را برای آن ثابت می‌کند و پیش از هر محظوری توضیح می‌دهد که اساساً مفهوم وجود نمی‌تواند یک محمول باشد.

در اشکال بعدی نیز کانت بیان می‌کند که این برهان بر خلاف آنچه ظاهرش نشان می‌دهد اصلاً مبتنی بر مفاهیم تجربی نیست، بلکه مانند برهان دکارت مبتنی بر یک ضرورت مفهومی است. به این معنا که وجود یک موجود در همسازی یا ناهمسازی محمولاتش یافت می‌شود؛ بر همین اساس می‌گوید که اگر ما استدلال فوق را از باب ضرورت مفهومی بدانیم، دیگر یک استدلال همان‌گویانه خواهیم داشت. زیرا مفاهیم ضرورت و لایتنهای مفاهیمی قابل معاوضه به شمار می‌روند و در نتیجه لایتنهای برخاسته از وجودی است که ضرورت دارد، زیرا لایتنهای ضرورتاً موجود است (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۵).

## ۶. استدلال چهارم در تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا

استدلال چهارم بر اساس نظام احسن است یا همان برهان غایت‌شناختی است. این برهان از سنخ براهین طبیعی-الهیاتی است که در سنت ولفی-لایبنتسی رایج بوده‌اند (کاپلستون ۱۳۷۵، ۲۰۹). در این استدلال انسان از صفات جهان که به وضوح و با تجربه آنها را می‌یابد وجود و صفات باری را یکجا نتیجه‌گیری می‌کند؛ به این صورت که از نظم و وحدت آفرینش به آفریدگار حکیم و علیم آن پی می‌برد. کانت این برهان را ممکن می‌داند و امیدوار است که با کوشش‌های هماهنگ فیلسوفان به کمال شایسته‌اش دست پیدا کند (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۵).

اما کانت، بر اساس همان چیزی که در ابتدا گفته بود، این برهان را هم دارای دقت و نظام هندسی کافی نمی‌داند، و فقط می‌گوید هر موجود عاقلی با دیدن این نظم و عظمت جایز است نتیجه بگیرد که آفریدگار متعقل که دارای خیر و حکمت است اینها را ساخته است و از وحدت کلان در عالم مجاز است نتیجه بگیرد که این اشیاء را یک آفریدگار آفریده است و در عین حال هیچ وقت مفاهیمی مانند قدرت مطلق، خیر مطلق و امثالهم از این استدلال استنتاج نمی‌شود.

این برهان‌آوری با همه رفعتش هیچ‌گاه به یقین و دقت ریاضی دست نخواهد یافت. هرگز بیش از وجود آفریدگار بزرگ لایدرک تمامیتی که خود را به حواس ما عرضه می‌کند دستگیرش نمی‌شود. هیچ‌گاه نخواهد توانست موجود کامل‌تر از همه موجودات ممکن را ثابت کند. این که تنها یک خالق اول هست شاید محتمل‌ترین چیز در جهان باشد، اما ایمانی که پدید می‌آورد هرگز کمال ضروری برای چالش با گستاخانه‌ترین شکاکیت را حاصل نخواهد کرد.

... به فرض این که تنها دلیل ما، برای فرض وجود این علت، دلیلی است که معلول‌هایش به ما عرض می‌کنند. حال، ما به وجود بسی کمال و نظم و عظمت در جهان پی می‌بریم. ولی تنها نتیجه‌ای که می‌توانیم از این دقت منطقی بگیریم این است که علت این چیزها باید فهم و قدرت خیری به میزان فراوان داشته باشد، اما حق نداریم نتیجه بگیریم که این علت دانای مطلق و توانای مطلق و مانند اینهاست. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۷)

## ۷. جمع‌بندی استدلال‌ها و حل تعارض بین عنوان و محتوای رساله

کانت در قدم اول سعی می‌کند بر اساس روش تحلیلی و بر اساس یک مجموعه تقسیم‌ثنائی تمامی راه‌های اثبات وجود خدا را احصاء کند و در قدم دوم موارد خطا یعنی برهان وجودی [دکارت] و برهانی که ابتدا بر مفهوم تجربی وجود دارد (شکل سوم) را حذف کند. از نظر کانت، این دو برهان کاذب و مطلقاً ناممکن‌اند. او تصریح می‌کند که این دو برهان اصلاً چیزی را اثبات نمی‌کنند (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۸).

پس از این مرحله، می‌گویید دو برهان جهان‌شناختی (برهان چهارم) و برهان هستی‌شناختی (برهان دوم) را پذیرفته است و از همین جا این بحران آغاز می‌شود. زیرا کانت در عنوان کتاب از «تنها حجت ممکن» صحبت می‌کند، ولی در متن رساله دو حجت را به عنوان براهین اثبات وجود خدا می‌پذیرد. این بحرانی است که برخی از شارحان کانت مانند شوماخر (۱۹۸۰) و گلبِر (۱۹۹۰) نیز به آن تصریح کرده‌اند و راهی برای حل آن نیافته‌اند (Schönfeld 2000, 194).

در یک راه‌حل اولیه می‌توان گفت که از نگاه کانت این دو برهان از دو جهت مختلف دارای ارزش هستند. یکی (برهان جهان‌شناختی) ارزش اقناعی بیشتری دارد و دیگری (برهان هستی‌شناختی) از دقت منطقی بالاتری برخوردار است. خود کانت در مقام جمع‌بندی این دو می‌گوید:

بی‌آنکه به خود غره شویم، طرح کلی برهان هستی‌شناختی ما به نظر می‌رسد دارای آن دقتی هست که یک برهان لازم دارد. اما اگر این پرسش مطرح شود که کدام یک از دو برهان برتر است، پاسخ ما به قرار زیر خواهد بود. اگر مطلوب ما دقت و تمامیت منطقی باشد، برهان هستی‌شناختی برتر است. ولی اگر سنخیت با شعور متعارف معقول، شفافیت دریافت، زیبایی و قانع‌کنندگی از حیث انگیزه‌های اخلاقی انسان برایمان دلخواه باشد، آنگاه برتری را باید به برهان کیهان‌شناختی داد. بی‌شک در کنار اهمیت فهم سالم و قانع‌کننده، این که انسان از احساسات شریفی الهام بگیرد که مولد وافر اعمال شریف‌اند، مهم‌تر است از این که قیاس‌های دقیقاً سنجیده‌ای را بیاموزد که لوازم گمانه‌زنی موشکافانه‌تر را فراهم می‌آورند. اگر رعایت انصاف در مد نظر باشد، در این صورت نمی‌توان امتیاز سودمندی عمومی را از برهان کیهان‌شناختی دریغ کرد. (کانت ۱۳۹۶،



البته چون برای کانت دقت منطقی برهان موضوعیت دارد، بیشتر جانب برهان هستی‌شناختی ارائه شده از جانب خودش را می‌گیرد (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۹). اما، در نهایت، کانت بر این استدلال هم پافشاری قطعی نمی‌کند. او معتقد است که بین وجود خدا و دیگر موجودات یک تفاوت بنیادین هست و آن این که انکار وجود خدا همان هیچ مطلق است. از نظر کانت، نبود خدا امکان درونی اشیاء را به چالش می‌کشد و لغو امکان درونی اشیاء هر آنچه را به اندیشه درآید ملغی می‌کند. بر همین اساس، او همچنان به باور به وجود خدا شدیداً ملتزم است، زیرا عدم باور به خدا مساوق عدم مطلق است. اما این که این باور باید از طریق برهان اثبات شود برای او موضوعیتی ندارد و این دقیقاً همان چیزی است که از یک سو پل ارتباطی بین اندیشه دوران پیشانقدی و دوران نقدی کانت است و از سوی دیگر دست مفسران را برای تفسیر ایمان‌گرایانه از سخنانش باز می‌کند.

تفاوت وجود خدا با وجود چیزهای دیگر را تنها باید در این حقیقت جست که انکار وجود خدا همانا هیچ مطلق است. امکان درونی ذات اشیاء، چنان امکانی است که الغای آن هر چه را به اندیشه درآید برمی‌چیند. پس وجه ممیز نوعی وجود ذات همه کائنات در همین است؛ و دلیل وجود خدا نیز باید در همین جستجو شود. اگر پنداشتید که دلیل را نباید اصلاً در اینجا جست، پس این راه نرفته را رها کنید و در شاهراه فراخ عقل بشری رهسپار شوید. مطلقاً ضروری است انسان خود را قانع کند که خدا وجود دارد؛ اما این که وجود او اثبات شود چندان ضرورت ندارد. (کانت ۱۳۹۶، ۱۱۹)

اما اگر بخواهیم برای بحران مطرح شده، جواب دقیق‌تری بدهیم باید به چند نکته توجه کنیم:

نخست، باید توجه کنیم که رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا در بستر و زمینه دغدغه‌های دوران پیشانقدی کانت شکل گرفته است. یعنی همان طور که کانت در این دوران در صدد بود تا بین فیزیک نیوتونی و متافیزیک جمع کند و نشان دهد که اینها دو روی یک سکه واحد به نام واقعیت هستند، در این رساله نیز سعی دارد تا از هر دو جهت اثباتی بر وجود خدا بیاورد. به وضوح معلوم است که برهان هستی‌شناختی مبتنی بر وجه کیفی عالم و دارای وجه متافیزیکی است و برهان جهان‌شناختی مبتنی بر وجه کمی عالم و دارای وجه فیزیکی است. در واقع کانت در صدد است با نشان دادن این که هم ملاحظات متافیزیکی پیشینی و هم دلایل فیزیکی پسینی منجر به اثبات وجود خدا می‌شوند مؤیدی بر کل پروژه فکری خودش پیدا کند (Schönfeld 2000, 194).

دوم، کانت قصد دارد نشان دهد که استدلال‌های طبیعی-الهیاتی و هستی‌شناختی در ادعاهای خود همخوانی دارند، به طوری که توجه به هر یک از آنها ضرورتاً منجر به توجه به دیگری خواهد شد. بنا بر نظر کانت، استدلال طبیعی-الهیاتی به استدلال هستی‌شناختی اشاره دارد و استدلال هستی‌شناختی به استدلال طبیعی-الهیاتی اشاره دارد. از نظر او، این استدلال‌ها از زمینه واحدی برخوردارند.

سوم، این زمینه واحد و مشترک که بین هر دو استدلال وجود دارد چیزی است که نهفته در ذات خود اشیاء و در نهایت در پتانسیل آنهاست. این زمینه مشترک از نظر کانت همان امکان است. در نگاه کانت، چون سامان غایتمند طبیعت از طریق امکان چیزها می‌آید، نقطه شروع اثبات طبیعی-الهیاتی، یعنی غایت، با نقطه شروع اثبات هستی‌شناختی، یعنی امکان، همگراست و در این نقطه تلاقی پیدا می‌کنند. برای درک درست این خصوصیت ذکر این نکته لازم است که استدلال هستی‌شناختی کانت یک استدلال مفهومی استاندارد نیست، با لحاظ این خصوصیت که وجود یکی از صفات شیء است و مفهوم الهی دارای همه صفات است، بلکه کانت وجود را به عنوان یک محمول و صفت رد می‌کند (نک. کانت ۱۳۹۶، ۱۴) و سعی دارد مفهوم وجود ضروری را از طریق تجزیه و تحلیل مفهوم امکان به دست آورد (Schönfeld 2000, 195).

چهارم، برخی کانت‌شناسان معاصر ترجمه اصطلاح Beweisgrund آلمانی به Argument انگلیسی را غلط می‌دانند (Schönfeld 2000, 196). از نظر ایشان، همین ترجمه غلط است که باعث شده تعارضی بین عنوان کتاب و محتوای مطالب به نظر برسد. کلمه انگلیسی Argument ترجمه Beweis در آلمانی است، و بهتر است برای کلمه آلمانی Beweisgrunde از معادل Proof-ground در انگلیسی استفاده شود. این ترجمه کاملاً با محتوای ارائه‌شده توسط کانت که محور و مبنای هر دو برهان را «امکان» می‌داند سازگار است. التفات به این نقصان در ترجمه انگلیسی محققان جدید را به این نتیجه رسانده که از آوردن عنوان ترجمه رسمی آثار کانت که در دانشگاه کمبریج منتشر شده است خودداری کنند و عنوان این رساله را مجدداً در آثار خود با استفاده از کلمه Ground ترجمه کنند (برای مثال، نک. Kanterian 2018, 190).

## ۸. جمع بندی

با توجه به نکاتی که ناظر به رساله تنها حجت ممکن در تأیید برهان وجود خدا گفتیم، دیدگاه‌های کانت در دوران پیشانقدی چهار ویژگی مهم دارد.

۱. در این دوران، بر خلاف دوران پسانقدی، کانت معتقد است برهانی نظری که به شکلی معتبر بتواند وجود خدا را اثبات کند ممکن و محقق است.

۲. در این دوران کانت مانند دوران نقدی معتقد است که «وجود» محمول نیست. این اشکال کانت براهین عقل‌گرایانه‌ای را هدف قرار داده است که فیلسوفان معتقدند وجود مندرج در ویژگی‌ها و مفهوم آن چیز است و به صورت خاص در برهان وجودی استفاده می‌شود.

۳. کانت بین برهان جهان‌شناختی و برهان طبیعی-الهیاتی (برهان ولف) فرق می‌گذارد؛ و هرچند هیچ کدام را مثبت وجود خدا نمی‌داند، پیشاپیش از حیث استحکام و قدرت متقاعدکنندگی بینشان تفاوت قائل است.

۴. کانت تنها به یک مبنا برای اثبات وجود خدا قائل است و آن مفهوم «امکان» است. این امکان در معنای خاص کانتی فهمیده می‌شود، نه به معنای امکان منطقی یا امکان ذاتی. او این امکان را یک امکان واقعی می‌داند و از این مفهوم در هر دو مسیر مورد تأیید خود یعنی برهان طبیعی-الهیاتی و برهان وجودی استفاده می‌کند. همچنین، همان طور که نشان دادیم، ترجمه *Beweisgrunde* به *Argument* موجب سوء تفاهم در زبان‌های غیرآلمانی شده است. اما این که چرا کانت، با این که این مفهوم از امکان را تا دوران نقدی حفظ می‌کند، از این مفهوم و توابع آن در نقد اول بهره نمی‌برد، خود موضوع تحقیق مفصل و مستقلی است.

## کتاب‌نامه

- پاسترناک، لاورنس. ۱۳۹۴. *فلسفه دین کانت*. ترجمه مریم هاشمیان. تهران: ققنوس.  
پالمر، مایکل. ۱۳۹۳. *درباره خدا*. ترجمه نعیمه پورمحمدی. تهران: علمی و فرهنگی.  
دکارت، رنه. ۱۳۸۱. *تاملات در فلسفه اولی*. ترجمه احمد احمدی. تهران: سمت.

- ژیلسون، اتین. ۱۳۸۹. *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی*. ترجمه رضا گندمی نصرآبادی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- کاپلستون، فردریک. ۱۳۷۵. *تاریخ فلسفه*، ج. ۶. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. تهران: سروش.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۹۴. *نقد عقل محض*. ترجمه بهروز نظری. ویراسته محمد مهدی اردبیلی. تهران: ققنوس.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۹۶. *سه رساله پیشانقدی*. ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز.
- گلدمن، لوسین. ۱۳۸۱. *کانت و فلسفه معاصر*. ترجمه پرویز بابایی. تهران: نگاه.
- یونینگ. ۱۳۸۸. *شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت*. ترجمه اسماعیل سعادتی خمسه. تهران: هرمس.
- Beiser, Fredrick. 1992. "Kant's intellectual development: 1746–1781." In *The Cambridge companion to Kant*, edited by Paul Guyer. Cambridge: Cambridge University Press.
- Byrne, Peter. 2007. *Kant On God*. Cornwall: Ashgate Publishing company.
- England, F. E. 1968. *Kant's conception of God*. New York: Humanities Press.
- Gordon, E, and Jr. Michalson. 1999. *Kant and the problem of God*. 1. Massachusetts: Blackwell.
- Hogan, Desmond. 2010. "Kant's Copernican turn and the rationalist tradition." In *The Cambridge companion to Kant's critique of pure reason*, edited by Paul Guyer. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, Immanuel. 1998. *Critique of pure reason*. Cambridge University Press.
- Kant, Immanuel. 1992. *Theoretical philosophy, 1755–1770*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kanterian, Edward. 2018. *Kant, God, and metaphysics*. London, New York: Routledge.
- Schönfeld, Martin. 2000. *The philosophy of the young Kant*. Oxford: Oxford University Press.

## یادداشت‌ها

۱. تقسیم اندیشه کانت به دوران پیشانقدی و نقدی مشهورترین تقسیم‌بندی ادوار فکری کانت بر اساس تاریخ چاپ کتاب *نقد عقل محض* (۱۷۸۱) است. در مورد این تقسیم‌بندی گفتگوهای بسیاری شده است، به گونه‌ای که برخی مانند دزموند هوگن (Desmond Hogan) آن را یک تقسیم‌بندی غیرواقعی می‌دانند و معتقدند که کانت در دوران نقدی به همان میزان تحت تأثیر ولف و لاینیتس بوده است که در دوران پیشانقدی بوده و نسبت آثار دوران پیشانقدی را به *نقد عقل محض* مانند نسبت *نقد اول* به *نقد سوم* ارزیابی می‌کنند (نک. Hogan 2010, 21). برخی دیگر چون فردریک بایزر بر اساس نوع برخورد کانت با متافیزیک اندیشه او را به چهار دوره تقسیم می‌کنند (Beiser 1992, 26). کسانی هم هستند که علاوه بر دو دوره مشهور نقدی و پیشانقدی یک دوره علمی تا سال ۱۷۵۵ در نظر می‌گیرند که در آن کانت اشتغالات جدی به علم تجربی داشته است (کاپلستون ۱۳۷۵، ۲۰۶) و پس از آن تا چاپ *نقد اول* را دوره پیشانقدی در نظر می‌گیرند. اما چون این موضوع مورد توجه این مقاله نیست و در سرنوشت موضوع مورد بررسی ما تأثیری ندارد، به همان تقسیم‌بندی مشهور اکتفا می‌کنیم.

2. *A new elucidation of the first principles of metaphysical cognition* (1755)

3. *Physical Monadology* (1756)

4. *The Only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God* (1763)

5. Physico-theological Argument

6. modal argument

7. connectedness proof

8. demonstration

9. argument

۱۰. در تمام موارد ارجاع به *نقد عقل محض*، علاوه بر ارجاع به شماره صفحات ترجمه فارسی، شماره صفحه مجموعه آثار کانت را نیز اضافه کرده‌ایم، که سنت متداول در ارجاع‌دهی به آثار کانت است، تا مراجعه به اصل متن برای علاقه‌مندان ساده‌تر باشد.

11. definition

12. explanation

13. real possibility

14. thinkable

15. data

۱۶. در مورد اسپینوزایی بودن یا نبودن کانت - خصوصاً در دوران پیشانقدی - بحث‌های جدی و جدیدی بین کانت‌پژوهان معاصر صورت گرفته است که چون از موضوع این مقاله خارج است به آنها

نمی‌پردازیم. صرفاً به علاقه‌مندان پیشنهاد می‌کنیم برای فهم سخنان موافقان این دیدگاه می‌توانند به این دو منبع مراجعه کنند: Chignell 2013؛ Boehm 2012. همچنین برای آشنایی با نقد این دو دیدگاه نیز می‌توان به Hoffer 2016 مراجعه کرد.

